

شیرازه

- نظرگاه

جذبه‌ای برای مرگ



رمان کشش‌ها هفدهمین کتاب نویسنده‌اش است، نویسنده‌ای که تا به حال ۳۰ کتاب نوشته است. کشش‌ها نوشته نویسنده فرانسوی دیدیه ون کولارت **Didier van Cauwe-laert** از آن رمان‌هاست که به ذهن آدم می‌ماند. دیدیه ون کولارت این رمان را در سال ۲۰۰۵ با نام اصلی **Attrirances** نوشته است. این کتاب را می‌توان یک اتفاق در عرصه رمان خارجی دانست. نوآوری و هیجان در این داستان به‌خوبی دیده می‌شود و لذت خواندنش را بیشتر می‌کند. کشش‌ها سه فصل جدا دارد و هر سه فصل پایان‌بندی فوق‌العاده‌ای دارد که برخلاف پایان‌بندی‌های غافل‌گیرکننده سست که در داستان‌های مختلف خوانده‌ایم فصل اول در متن نشسته است و با طراح کلی داستان‌ها تضادی ندارد. در اپیزود اول یک نویسنده، تنها می‌تواند درباره کسانی بنویسد که مرده‌اند. در اپیزود دوم نقاشی، در دختری که تصویرش را کشیده به قتل می‌رساند و در اپیزود سوم ماجراجویی‌های یک فرد میانسال و معمولی گرّه از معماهای پیچیده همه جریانات بازی می‌کند.

موضوع این کتاب را پیش‌تر در ادبیات خودمان با عنوان «جذبه» بسیار دیده‌ایم. جذبه‌ای که افراد را به سوی خود می‌کشاند و تو نمی‌دانی که می‌توانی در برابر این «جذبه» ایستادی کنی یا خیر؟ تسلیم در برابر این جذبه به معنی نیست شدن است یا یافتن دوباره آدمی؟ این جذبه را در شعر کلاسیک ایران به وفور خوانده‌ایم. شاید بتوان «مولوی» را در این عرصه صاحب‌نظرترین دانست. اشارات متعدد در «مثنوی مولوی» و نیز در «غزلیات شمس» موبد این نکته است. کشش‌ها پیش و کم درباره بینامتنیت، زیبایی‌شناسی جنایت و قتل، مرگ مولف و… چیزهایی از این دست است. اما دیدیه ون کولارت تمام این مفاهیم را در قصه یا بهتر بگویم قصه‌هایی بیان می‌کند بی‌اندازه پرکشش‌گویی سه فصل کتاب یا نخ نازکی به هم متصل شده‌اند. فصل اول قصه نویسنده‌ای است که دانشجوی دختری او را موضوع پایان‌نامه‌اش قرار داده است و دانشجوی با جذب نویسنده او را وادار می‌کند به نوشتن و آرامش زندگی‌ش را به هم می‌ریزد. فصل دوم کتاب قصه نقاشی است که اقرار می‌کند دو دختر جوان را که شیفته نقاشی‌هایش شده‌اند، کشته است و سر همین ادعا تابلوهایش دیده می‌شوند و فروش می‌روند و دست آخر خودش هم در یکی از همین تابلوها همانند دو دختر مقتول محبوس می‌شود. فصل سوم کتاب قصه خانه متروکی است که مادر نویسنده فصل اول در آن زندگی می‌کرده و موضوع کتاب آخر نویسنده فصل اول هم شده است که قبل از چاپ کتابش در همان فصل اول مرده. این خانه مردان را جذب می‌کند و نابودشان می‌کند از درون. در کتاب ماجرای سه هوس سرگبار –کشتن برای نوشتن، نقاشی کردن و عشق به زن خیالی‌ای در خانه متروک –در فضایی رازآلود و معمایی روایت می‌شود و خواننده خودش باید با برداشت خودش از متن این‌س معماها را حل کند. چه بسا یک خواننده جوابی عقلی برای این‌س معما پیدا می‌کند و چه بسا جوابی متافیزیکی و عجیب و غریب که به فضای داستان‌ها هم می‌آید. گو این‌که به نظر من دو فصل اول کتاب در فضایی رئالیستی روایت می‌شود و فصل سوم فضایی متفاوت دار.

ارتباط بیسن «کشش» ، «جذابیت» و «مرگ» بسیار پیچیده است. جذابیت مثل تله‌های فکری و روانی عمل می‌کنند، یکجایی تو را گیر می‌اندازند و آزادی را سلب می‌کنند.

یکی از نقاط ضعف «کشش‌ها» در نامحسوس و ناخودآگاه بودن است. خواننده در یک مکانی پرتاب می‌شود و نمی‌داند داستان چطور و از کجا شروع می‌شود. اصلا مثل یک مرداب عمل می‌کند. آنقدر در خود فرو می‌کشد تا بمریزاند. لذتی همراه غذای ناآگاهی، مخاطب را تا انتهای کتاب همراهی می‌کند و انگار که خواننده این خودآزاری را دوست دارد و علاقه‌ای به کنار گذاشتن کتاب ندارد. یکی از نکات مثبت این کتاب ترجمه روان و دلپذیر آن است. ترجمه‌ای مترجم آن می‌توان فهمید که مترجم با زبان کولارت آشنایی و ارتباط لازم را برقرار کرده است. حسین سلیمان‌نژاد با ترجمه این کتاب خیز بلندی در عرصه ترجمه رمان بورداشته است.

کتاب «کشش‌ها» توسط نشر چشمه منتشر شده است.

روای ویتزین

- پیشنهاد

عابر پیاده در عید پاک

دو مجموعه داستان کوتاه «عابر پیاده» و «عید پاک» با ترجمه محسن سلیمانی منتشر شده که گلچینی از داستان‌های کوتاه خارجی است.

در مجموعه داستان «عابر پیاده» هفت داستان کوتاه از ویلیام سراج، ریچارد رایت، ری برادبری، ویلیام سارویبان، ماریو ندرتی، لئو تولستوی، فرانک اوکتر، استراتسوی میر یبولیس و پروسپر میرمه را می‌خوانید و در مجموعه داستان «عید پاک» ۹ داستان از ریچارد

رایت، لئو تولستوی، هنر ناندنو تلت، ویلیام کارلوس ویلیامز، هنری سلسار، گی دو مویاسیان و رالف الیسون منتشر شده‌است. هر چند بالای سسر هر کدام از این‌س داستان‌ها تنها نام نویسنده نوشته شده بدون اینکه اشاره مختصری به زندگی‌نامه نویسنده شده باشد، اما مطمئن باشید این موضوع چیزی از لذت خواندن این داستان‌ها کم نمی‌کند. این دو کتاب توسط انتشارات سوره مهر و در شمارگان ۲۵۰۰ نسخه منتشر شده‌اند.

چاپ دوم «نرگس»

چاپ دوم «نرگس» خاطرات رحیم مخدومی از روزهای انقلاب توسط انتشارات سوره مهر با ویرایش جدید منتشر شد. نرگس؛ دربارهٔ خاطرات نوجوانی نویسنده در روزهای انقلاب در ورامین و داستان بلندی از مسائل مربوط به انقلاب در فصل بازگشایی مدارس در سال ۵۷ برای نوجوانان است. داستان درباره خواهر و برادری به نام‌های اسماعیل و نرگس است که همیشه باهم به مدرسه می‌رفتند. در یکی از روزهای آغاز سال تحصیلی، نرگس را به‌خاطر جابجاش از مدرسه

۱۲ امروز

انتشار پنج کتاب از عبدالرحمان عمادی، ایرانشناس و فرهنگ‌پژو، توسط نشر «آموت» به‌انه‌ای بود تا پای صحبت‌های این نویسنده پنشنیسیم و دربارهٔ موضوع کتاب‌های منتشر شده گپ‌گفتی داشته باشیم.

پنج کتاب این نویسنده با نام‌های «دوازده گل بهاری»

«آسمانکت»، «نامه حمزه آذرک به هارون الرشید»، «خورستان در نامواژه‌های آن» و «لامداد»، که همگی آثاری در زمینهٔ بن‌ماه‌های فرهنگ فولکلور و سیر تحول و تطور واژگان در زبان‌های مختلف، براساس اصول زبانشناسی و واکاوی در بسیاری از ریشه‌ها و علل آداب و رسوم و سنت‌های مردم نواحی مختلف



پروانه تولگی

تهران امروز

مهم تر است…

از این جهت گفتم که نتیجه قیام ابومسلم آن بود که حکومت از بنی‌امیه به دست بنی‌عباس افتاد. خود ابومسلم واقعا فرمان بود و شاید انتقام صدها هزار نفر را از بنی‌امیه گرفت؛ ولی اشتباهش در این بود که حکومت به دست بنی‌عباس افتاد و بنی‌عباس بدتر از بنی‌امیه عمل کرد. آنها اولین کارشان این بود که ابومسلمی‌ها را کشتند، ولی حرف حرف این بود که

عباسیان و امویان قرآن و دین را برای منافع خود به‌کار می‌بردند و به آنها می‌گفت شما نه تنها جانشین پیغمبر نیستید، بلکه فاسدید و گناه می‌کنید و حق ندارید از مردم باج و خراج بگیرید. نکته دیگر این کتاب این است که سیستماتی‌ها، از خوشنودان مردم شمال ایران هستند، چون شمال ایران از مراکز «سیس» و محل زندگی کورده‌ها زال ورستم بود.

در هر حال انگیزه و زمینه علاقه‌مندی من به موضوعات مختلف درباره فرهنگ و زبان‌های ایرانی از همین تومارها شروع شد.

از طرف دیگر محل زندگی ما از یکسو با دیلمان خاصه و از سویی دیگر با مازندران و رودبار قزوین ارتباط داشت. من با خواندن این تومارها حتی به تفاوت چهره‌های همسایگان گیلکی یا دیلمی یا مازندرانی توجه می‌کردم.

به این علاقه‌مندی‌ها کی و چگونه شکل مکتوب دادید؟

زبان و آداب و رسوم و دین و آیین، مال مردم است؛ چون مردم خودشان آن را پذیرفتند و نگه داشتند و صاحبان اصلی زبان و فرهنگ، مردمند. زبان مردم ایران متعلق به مردم عادی است، پس اگر مردم چیزی را رواج دادند، پس صاحبان آن هم خود مردمند. تمام شاعران بزرگ ما به دلیل آنکه متأثر از مردمند، یک شعر محلی هم دارند

تا «جاجرم» خراسان ادامه دارد. در تاریخ طبرستان هم آمده است که طارم، دیلمان، گیلان، مازندران، طبرستان، ری و دامغان، سمنان و جاجرم تا حد نیشابور، دیلمان کلی بوده‌است. «عضدالدوله» دیلمی تنها پادشاه تاریخ ایران است که به سه زبان عربی، فارسی و دیلمی مسلط بوده‌است. زبان فارسی هم زبان مشترک همه ملت ایران است که باید حفظ شود.

پس بخشی از بن‌ماه‌ها و بسترهای اصلی زبان فارسی را می‌توان در زبان دیلمی جست‌وجو کرد؛ و برخی از این ریشه‌ها را می‌توان حتی در بسیاری از زبان‌های باستانی پیدا کرد. مثلا کلمه «سلام» را که امروز برخی کلمه‌ای عربی می‌دانند، هم با «ث» و «س» در اوستا و فارسی باستان آمده و ریشه لغاتی به‌معنای آموختن، درس دادن و گفتن است. و سلام، یعنی بیان «لام» یعنی خدا و بعد ستایش خدا، البته «رام» به معنای سلامتی نیز هست. «سلام» را در همین زبان دیلمی هم «سلام» می‌گویند هم «سَلِم» یا کلمه‌هوا مرزدا که رام «زدا»، یعنی خدا هستی را داد که هستی را آفرید.» شما کلمه‌ای از این بهتر در وصف خدا پیدائی کنید.

اتفاقا این روزها خیلی‌ها فکر می‌کنند، کلمه «سلام» عربی است. اتفاقا «سلام» در آشوری هم به کار می‌رود و در فرانسوی Salu یا سلام با (سرو) در سرودن فارسی برای سلام ریشه قدیمی هستند. کلمه «ابراهیم» و برخی از این ریشه‌ها در هارون الرشید»، «خورستان در نامواژه‌های آن» و «لامداد»، که همگی آثاری در زمینهٔ بن‌ماه‌های فرهنگ فولکلور و سیر تحول و تطور واژگان در زبان‌های مختلف، براساس اصول زبانشناسی و واکاوی در بسیاری از ریشه‌ها و علل آداب و رسوم و سنت‌های مردم نواحی مختلف

اخراج می‌کنند.اسماعیل از طریق صحبت‌های آقای اولیایی، یکی از معلمانش که در همان سال به شهادت می‌رسد، وارد جریانات سیاسی روز شده و با همکاری دوستانش اعلامیه‌های حضرت امام را در مدرسه پخش می‌کند این حرکت‌مانجر به شورش در مدرسه می‌شود… این کتاب اولین بار در سال ۷۴ منتشر شده و پس از چند بار تجدید چاپ دوباره با یک ویرایش جدید منتشر شده‌است.

کتاب

روزنامه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی

شنبه ۱۴ فروردین ماه ۱۳۸۹/۱۸/۱۲ ربيع الثانی ۱۴۳۱

گفت‌وگو با عبدالرحمان عمادی، نویسنده «دوازده گل بهاری»

مردم، نگاه دارندگان اصلی زبان و فرهنگ‌اند

ایران، از دوره‌های باستان، (به‌ویژه در فرهنگ دیلمی) هستند به تازگی منتشر شده‌اند. این و کیل بازنشسته به‌انه نوشتن تمام تحقیقاتش را عشق به ایران و فرهنگ سرمد آن می‌داند و فرهنگ فولکلور را بن‌ماه اصلی تمدن و فرهنگ ایرانی به شمار می‌آورد.

مردم خودشان آن را پذیرفتند و نگه داشتند و صاحبان اصلی زبان و فرهنگ، مردمند. زبان تاریخ‌نویس‌ها و درباری‌ها، زبانی مصنوعی بوده که برای عده‌ای خاص و خوشامد آن دربار یا دستگاه به کار می‌رفته. شما شاید از نثر «تاریخ و صاف» یا «تاریخ یعنی» یا «دره نادری» خنده‌تان بگیرد؛ چرا که این نثر، نثری ساختگی است و زبان مردم ایران نیست. زبان مردم ایران متعلق به مردم عادی است، پس اگر مردم چیزی را رواج دادند، پس صاحبان آن هم خود مردمند. تمام شاعران بزرگ ما به دلیل آنکه متأثر از مردمند، یک شعر محلی هم دارند.

آیا بر این اساس، همواره در طول تاریخ، بین زبانی که مربوط به مناسبات درباری بوده با زبان مردم کوچک و بازار فاصله وجود داشته؟

زبان فارسی را مردم طبقه پایین نگه داشتند. در اوستا، مردم به سه طبقه «خواتو»، «آریا من» و «ورز نه» تقسیم می‌شدند که خواتو، به‌معنی خدایان بود. آریامن به طبقه جنگی و زنرال‌ها می‌گفتند و «ورز نه» به کسانی اطالی می‌شد که با کار و ورز سروکار داشتند، از ورزش تا کشاورزی. این طبقه را «دهقان» هم می‌گفتند که ملت نام گرفته که در عربی «ناس» است و nation انگلیسی هم برگرفته از آن است و همه افراد جامعه از سوداگر، نویسنده و صاحبان خرد و حرفه در طبقه ورز نه قرار می‌گرفتند.

تمام وقایع در طول تاریخ مربوط به نقش این طبقه است. امروز دکتری که نسخه انگلیسی می‌نویسد و فرد بامدجان دور قالب‌چین دربار سلاطین گذشته، نماینده زبان ملت ایران نیستند.

هم «ایرام» بوده؛ به‌معنای پدر گله و برای آن هم از زبان‌های خاوند در زبان‌های باستانی ایرانی و هند و تبتی است. به‌طور کلی از ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌توانید این کلمه را در همه زبان‌ها پیدا کنید. توصیف دوازده گل بهاری در ابتدای کتاب «دوازده گل بهاری» تان، برای هر خواننده‌ای لذت‌بخش است؛ این نوشته غیر از بیان برخی جزئیات احساسی درباره گل‌ها، همراه با ریشه‌شناسی نام‌های آنها در زبان دیلمی و زبان‌های دیگر ایرانی و حتی اروپایی و هندی، در پیچه دیگری از دنیای گل‌ها را بر روی می‌گشاید، چه شد که سراغ دوازده گل بهار رفتید؟

من با این تحقیقات وظیفه خودم را بیان بخشی از این میراث دانستم. کنج میراث ما همان گنجی است که کیومرث در اوستا، تعریف می‌کند و فردوسی هم درباره آن می‌گوید:

«هنانی که دهقان دانا چه گفت

که میراث ما را بداری دوستی

که گنجی ز پیشینیان اندروست»

و این گنج را ملت ایران نگه داشتند. شما در پایان کتاب تان مقالات مفصلی داشتید، چرا پیش از این هیچ کتابی چاپ نکردید؟ بخشی از این مقالات مربوط به کنگرهای تحقیقات بود که با دعوت آقای ایرج افشار و به هزینه خودمان در آنها شرکت می‌کردیم.

اتفاقا یک عکس در مجله بخارا از شما در کنار مجتبی منبوی شهیدی و محقق چاپ شده. این عکس مربوط به این کنگر‌ها بوده؟

بله، این دوستان هم بودند. در این جلسات هر کس نوشته‌ای داشت که در برخی نشریات دانشگاه‌ها و مجلات چاپ می‌شد.

شما مجموعه کارهای دیگری هم دارید که می‌دانم تعداد آنها قابل توجه است، نمی‌خواهید آنها را منتشر کنید؟

البته تعداد زیادی هم شعر دارم. من کتیبه بیستون را به شعر درآوردم. با مثلا برای دماوند بیش از ۴۰۰۳ نام پیدا کردم که آنها را معنا کردم و به نظم در آوردم.

در بخش دیگری از اینگونه کارهای معانی اسامی شهرهای ایران را به شعر نوشتم، چون فکر کردم زبان شعر اثر گذارتر است. کتیبه بیستون چند بیت است؟ فکر می‌کنم از سی هزار بیت بیشتر است. پس تصمیم چاپ آنها را دارید؟

بله،البته برای تقویم شیعیان دیلم هم مدارک بسیاری جمع‌آوری کرده‌ام؛ کتاب لغات دیلمی هم که ۲۰ دفتر است، تقریبا آماده انتشار است. دفاتر ضرب‌المثل‌های ایرانی نیز درزیر گیرنده ۵۵۰۰مثل به زبان دیلمی است که آنها را هم به نظم درآوردم.

شما وکیل بودید، می‌توانستید از راه وکالت هم به شهرت و توانایی‌های مالی بهتری برسید، چرا وقت خودمان در چه موقعیتی قرار دارید؟ امروزه هم علاقه‌مندان به این رشته و اینگونه تحقیقات کم نیستند. ولی موضوع پژوهش در فرهنگ ما هنوز جا نیفتاده و معمولیت ندارد؛ در حالی که در بسیاری از کشورها، هزینه این پژوهش‌ها توسط موسسات خصوصی علمی یا دولتی تأمین می‌شود. مساله مهم دیگر آن است که این فرهنگ باید از طریق نسل جوان ماندگار شود، و حرف آخر آنکه اگر کسی می‌خواهد خدمتی کند که دارای جوهر باشد، باید به میان مردم برود.

دیباجه

- کتاب هفت

نگاهی به رمان «جان هفت» نوشته سوزانا تامارا

گزارشی بی‌حاشیه از انسان

حمید نورشمسی
تهران امروز

معمولاً همه خوانندگان رمان در مواجهه با آن، در گوشه و کنار کلنجار رفتن با جهان داستانی را وی با غرق شدن در لذت قصه‌گویی نویسنده، گاه به این موضوع برخوردند که دوست داشته‌اند صفحاتی از زمان را ورق بزنند، نتوانند یا با سرعت هر چه بیشتر به انتهای قصه برسند و فرجام آن را کشف کنند. این موضوع گاه باعث می‌شود، پس از خواندن یک یا دو فصل از داستان به سراغ صفحات پایانی آن رفته

و پیش از خواندن داستان از پایان‌بندی آن مطلع شوند تا در صورت تمایل به خواندن باقی آن ادامه دهند. گاه در میان تمامی آشفته بازار نشر کتاب در کشور ما، به آثاری برمی‌خوریم که یک نقطه معکوس بر این حسن‌نوستالژیک به شمار می‌آیند، نوشته‌هایی که نه تنها به راحتی دوست نداریم از دست آنها راحت شویم بلکه جز با ادامه دادن ماجرا و همراه شدن در مسیر روایی نویسنده نمی‌توانیم به درک درستی از پایان متصور شده توسط او دست بیابیم. به زبان ساده‌تر داستان‌هایی هم وجود دارند که جز با خوانده شدن راهی دیگر را پیش روی مخاطبان خود برای کشف خود قرار نمی‌دهند. رمان «جان جهان» نوشته سوزانا تامارا که با ترجمه هاله ناطعی و از سوی نشر هرمس روانه بازار کتاب شده است را باید از جمله این آثار دانست. زمانی که نه تنها به‌طور کامل خوانده شدن، امکان قضاوت و تصمیم‌گیری را از خواننده خود سلب می‌کند، بلکه در تمام طول روایت خود اندیشه و سولاتی را با خواننده خود مرور می‌کند که او را از نوع تمایل به پایان‌پذیری سریع داستان دور می‌کند. به زبان ساده‌تر جان جهان از آن دست آثاری است که خواننده آن هرگز دوست ندارد به انتهای آن نزدیک شود.

تامارا اگر چه در وهله نخست یک دانش آموخته سینما و این روزها یک معلم به شمار می‌رود اما به نظر می‌رسد که هیچ کدام از این دو آموخته‌اش نتوانسته است مانند رمان‌های او روی را مورد توجه قرار دهد. وی در سال ۱۹۹۱ با نگارش رمان «تنها برای یک صدها» به موفقیت‌های بسیاری در زادگاهش، ایتالیا دست می‌یابد تا جایی که اثر او شایسته دریافت جایزه انجمن بین‌المللی قلم نیز می‌شود. دیگر رمان موفق او نیز با نام اصلی «پرو آنجا که دلت می‌گوید» در ایران با چند ترجمه منتشر شده است و جان جهان را باید آخرین اثر مکتوب شده وی به شمار آورد. داستان این رمان در سه فصل با نامهای آتش، خاک و یاد زندگی پسرکی به نام والتر را روایت می‌کند که در روستایی در حوالی شهر رم به زندگی می‌پردازد. ذهن و اندیشه او را واقع باید آینه‌ای از اندیشه و ذهنیت انسان مدرن امروز دانست که تامارا با استعاره‌ای زیبا آن را در ستین نوجوانی والتر به خواننده خود معرفی می‌کند که در ذات خود به معنی وسعت جهان نادانسته‌های انسانی در برابر ذهن و اندیشه اوست. والتر نوجوانی است غرق در دنیای مجهولاتی که پیرامون خود آنها را کشف کرده است. او در این فصل نماینده انسان شکاک و فلسفه زده امروزی است. والتر در این بخش از داستان از قلمت نوجوانی روستا زاده به تمامی معادلات ساختاری زندگی مانند، آفرینش و هستی خود با دیده شک نگاه می‌کند و نمی‌تواند بسیاری از چارچوب‌های تعریف شده انسانی را مانند اخلاق که عدم‌وجود آن را به روشنی در زندگی خود و نیز پیرامونش درک می‌کند برتابد. والتر پس از کشمکش درونی و نیز جدالی بیرونی با پدر خود که نماینده تمامی ایهامات پیرامونش نیز تعریف می‌شود از خانه خود خارج شده و به مرکز کشور، به رم می‌رود و بتدریج به تعریف حقیقی‌تری از خود و نیز پاسخ شفافی برای مجهولات زندگی‌اش دست پیداید.

تامارا در دو سیم زندگی در داستان خود با چیره‌دستی تمام موفق می‌شود به تصویرسازی زندگی روزمره انسان نوین دست بزند. والتر در رم برای خواننده داستان تامارا، نماد حقیقی انسانی است که در چارچوب روابط روزمره انسانی در هر گوشه و کنار هستند. انسان‌هایی که تنها زنده‌اند، راه می‌روند، حرف می‌زنند، گاهی می‌نویسند و اظهار نظر می‌کنند. انسان‌هایی که بزرگ‌ترین حادثه زندگی آنها تنها زنده بودنشان است. والتر در رم با نوشتن یک رمان به اندک نام و نشانی دست می‌یابد اما در ادامه برای گذران زندگی خود در نوشتن نمایشنامه‌های مبتذل وارد می‌شود. از سوی دیگر او با زنی به نام اوسا آشنا می‌شود و به او دل می‌بندد، غافل از آنکه در چارچوبی از زندگی که والتر در این بخش از زندگی‌اش آن را نمایندگی می‌کند، این نوع از آشنایی‌ها به سادگی به دست آمدن از دست می‌روند. اشاره درخبره نوسینده به درگذشت مادر والتر و نوع نگاه او به این ماجرا را باید یکی از تلخ‌ترین نمودهای این تفکر در این بخش از زندگی او به‌شمار آورد.

والتر در فصل پایانی داستان، وامانده از همه چارچوب‌های ذهنی و فکری خود به زادگاهش بازمی‌گردد و در این بازگشت است که هم‌زمان با فوت پدر او با نامه‌ای از یک دوست قدیمی مواجه می‌شود که او را به سمت خود می‌خواند و والتر در پایان در حالی که دوست خود را در یک صومعه، مرده پیدا می‌کند با دفترچه خاطراتی از او روبرو می‌شود که به نوعی پاسخ تمامی سرگشتگی‌های او را در قالب یادداشت‌هایی در خود دارد.

تامارا در جان جهان بیش از آنکه به قصه پردازی علاقه‌مند باشد، رویانگیزی می‌کند. روایت او تصویرکننده سرگشتگی انسان معاصر است که گاه به‌طور ناخودآگاه تمایز پیرامونش را در جنبهٔ مجهولاتی فراوان، گرفتار می‌بیند. مجهولاتی که گاه در میان روابط و حالات انسانی و گاه روابط خانوادگی خود را برمی‌زود و به دلیل عدم بستن داشتن روای برای آن او را به نوعی خروج و سرگشتگی باسخت به آن متمایل می‌کند. این روایت شگفت‌آور والتر گونه در پایان خود با حضور مرشد و راهنمایی که این‌ا طلی شده را با تمامی سولات و پاسخ‌های موجود در بستر خود برای قهرمان داستان همچون آینه‌ای به تصویر می‌کشد، و او را در واقع به قضاوت در برابر خودش می‌نشاند و به کشف معنای حقیقی آرامش برای والتر و خواننده همراه با روایت تامارا منجر می‌شود.